

نقصان انسان و ضرورت حجت الهی با رویکرد عقلی و نقلی

نبی‌الله صدری^۱

احمدشه گلی^۲

محمدعلی محمدپور^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۲۵

چکیده

مسئله ضرورت و نیاز به حجت الهی از عقاید مهم ادیان توحیدی و به خصوص شیعه است که ارتباط دوسویه با موضوع انسان، ویژگی‌ها و محدودیت‌های آن دارد. هرچند حکما و متکلمان شیعه به تبیین و اثبات ضرورت حجت الهی با توجه به آموزه‌های نقلی و نیز ادله عقلی پرداخته‌اند، اما اهمیت این تحقیق در ارتباط با جنبه مقابل آن یعنی محدودیت‌ها و نقصان بشری هست که این ضرورت را ایجاب می‌کند. روش تحقیق در این مقاله عقلی و نقلی است. در ابتدا محدودیت‌های بشری در سه حوزه معرفتی، اجتماعی و هدایتی معین شده و سپس در ذیل هر یک از این مفاهیم به اقسام نقصان وجودی انسان و ضرورت حجت الهی پرداخته شده است و از آن جا که مهدویت در امتداد حجج الهی است با بیان این ضرورت‌ها و محدودیت‌های دائمی انسان در طول حیات بشری، مهدویت و نیاز به حجت الهی در حال حاضر هم اثبات شده است.

واژگان کلیدی: حجت الهی، انسان، محدودیت‌ها، ادله عقلی.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) (sadrifar@gmail.com).

۲. استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (shahgoli@irip.ac.ir).

۳. سطح سه حوزه علمیه قم (m.a.mohammadpour65@gmail.com).

مقدمه

ساختار انسان ذاتاً فقر و نقص می باشد. خداوند در قرآن می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾ (فاطر: ۱۵).

براساس این آیه و دیگر آیات مشابه فقر و نقص جزء ساختار وجودی انسان است. براساس همین فقر و نقص ذاتی انسان است و انسان در همه ابعاد به ذات غنی خداوند محتاج است. از جمله ابعاد وجودی فقر انسان، نیازمندی او به حجت الهی می باشد. متکلمان ضرورت حجت های الهی بر زمین را از زوایای متعددی مورد بحث قرار داده اند و تبیین این موضوع از مسائل مهم علم کلام شمرده می شود.

براساس آنچه متکلمان در تبیین ضرورت حجت الهی بیان نموده اند اثبات این موضوع در دو قلمرو قابل صورت پذیرفته است. قلمرو اول در اثبات ضرورت وجود حجت الهی؛ با استمداد از آموزه های قرآنی و ادله نقلی همچون: وجود حجت برای بقای زمین، وجود حجت الهی برای بیان احکام و شریعت و حفظ آن و نیز اجرای قانون در جامعه در راستای اثبات این مطلب تلاش نموده اند. به علاوه، با تکیه بر مباحث عقلی مانند: قاعده لطف، قاعده امکان اشرف و واسطه فیض الهی در اثبات ضرورت حجت الهی کمک گرفته اند. آنچه شایان توجه است این که متکلمان در این موارد به اثبات ضرورت حجت از طریق خود حجت الهی پرداخته اند. اما قلمرو دوم در ضرورت حجت الهی را می توان در فقر، نقصان و ضعف انسان جستجو نمود. این فقر با مطالعه در نقصان ذاتی بشر در موارد متعددی نمایان می شود. بر همین اساس سؤال این است که چگونه می توان از طریق نقص انسان، به ضرورت وجود حجت الهی حکم کرد؟ به بیان دیگر، نقص های ذاتی انسان چیست و چگونه می توان از طریق این ضعف ها به ضرورت وجود حجت الهی پی برد.

قلمرو ابعاد نقصان انسان و ضرورت نیاز به حجت الهی

با مطالعه در ساختار انسان آنچه اندیشمندان در ابعاد وجود انسان ذکر نموده اند این است که ساختار و شاکله وجودی انسان را می توان از زوایای متعددی تقسیم بندی نموده اند، گاهی ساحت های وجود انسان از بُعد مادی و فرامادی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. گاهی ابعاد وجودی انسان از بُعد فردی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. رویکرد دیگری که در ابعاد ساختار انسان می باشد تحلیل نوعی انسان و نگاه جامع تری نسبت به ساختار وجودی

انسان دارد در این تحلیل ما انسان را به ما هو انسان مورد مطالعه قرار داده و ابعاد نوعی نقصان انسان را تحت سه عنوان کلی نقصان معرفتی، نقصان اجتماعی و نقصان رشد و هدایت تقسیم نموده و در ذیل هر یک از این ابعاد به تحلیل نقصان انسان و ضرورت وجود حجت الهی در جبران این نقصان خواهیم پرداخت:

۱. نقصان انسان در حوزه معرفتی و ضرورت حجت الهی

در بحث معرفت تعاریف چندی ارائه شده است از جمله «باور صادق موجه» یکی از جمله این تعاریف‌ها می‌باشد (فعالی، ۱۳۸۰: ۱۷). با توجه به این تعریف ابعاد نقصان انسان را حوزه معرفتی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) نقصان معرفت بشری در شناخت اشیا

اولین مورد از ابعاد نقصان معرفتی انسان را در شناخت اشیا باید جستجو نمود. تردیدی نیست که علم انسان به اشیا و نیز به خودش ناقص است. شناخت‌های حاصل از علوم تجربی، که در قلمرو علم حصولی قرار می‌گیرند، از ویژگی خطاپذیری برخوردار بوده و نقش مهمی در تمام علوم انسانی می‌تواند ایفا کند. (احمدی، ۱۳۹۷: ۳۳) محقق لاهیجی بیان می‌کند که ما در هنگام علم به اشیا به ذات و حقیقت آنها دست نمی‌یابیم (شاهبازی محمودآبادی و ملایوسفی، ۱۳۹۸: ۲۱) درک انسان از ماهیت، خواص و آثار اشیا و نسبت‌هایی که با یکدیگر دارند کمتر از جهل او است.

به علاوه، درک انسان از خود نیز اندک است و در همان حد نیز اختلاف وجود دارد؛ بنابراین شناخت انسان از خود و جهان، ناقص و قلیل است و در همان حد نیز اختلاف و خطا وجود دارد. همچنین، قلمرو درک انسان به اشیا حصولی بوده و به اعراض و لوازم آنها تعلق می‌گیرد تا به ذات اشیا. حکمای اسلامی تصریح دارند عقل انسان در شناخت اشیا محدودیت دارد (اخگر و طاهری، ۱۳۹۲: ۷) و تنها می‌تواند خواص و لوازم آنها را بشناسد.

امروزه بشر با وجود حجم انبوه اطلاعات بیش از هر زمان به ضعف علمی خود پی برده است. فتح قله‌های جدید علم نه تنها، اندیشه خام خودکفایی علم برای هدایت بشر قوت نگرفت، بلکه ضعف، عجز انسان معاصر را بیشتر آشکار کرد.

براساس روایت که عقل نیز مؤید آن است «کسی که بدون شناخت عمل کند، فساد و خرابی او بیش از درست کردن است» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۴۴) کسی که علم جامع به اطراف و جوانب

مسئله‌ای نداشته باشد، نمی‌تواند تصرف صحیح و کاملی داشته باشد. هرچه تصرف بیشتری انجام دهد، آثار مخرب آن بیشتر ظهور می‌کند؛ زیرا جهان مجموعه به هم پیوسته و مرتبط است. تمام اجزا و ارکان این مجموعه در یک اندازه و صورت خاصی آفریده شده است.

انسان علاوه بر ساختار عظیم وجودی خود نسبتی با جهان دارد که هم به لحاظ خود و هم به لحاظ نسبت آن با سایر موجودات جهان در کامل‌ترین وجه ممکن خلق شده است. انسان به جهت عدم شناخت کامل خود و نیز به جهت شناخت ناقص از اشیا و لوازم آنها، تصرفات او در طبیعت ناقص خواهد بود، زیرا تصرف تام، فرع بر وجود علم تام است. علم ناقص سبب تصرف ناقص می‌شود. هرچه تصرف بیشتر باشد، عوارض آن زیادتر است. در دوره مدرن به دلیل کثرت تصرفات، بحران‌های ناشی از آن نیز بیشتر شده است. از طرف دیگر وقتی انسان صنعتی را می‌سازد به اکثر بلکه به همه عوارض و نتایجی که برای بشر دارد احاطه ندارد.

بنابراین با توجه به محدود بودن علم انسان و عدم احاطه بر اشیاء تصرفات او نیز ناقص خواهد بود. لذا نقص برنامه‌ریزی بشر و علم ناقص او به برنامه‌ها و ابعاد و آثار آن اقتضا می‌کند که خداوند حجت خود را برای فصل الخطاب قرار دادن اختلاف در معرفت‌ها بیان کند. زیرا برخی از این معرفت‌ها باطل، برخی متناقض و بسیاری از این اندیشه‌ها مبدأ عمل و دارای تبعات اجتماعی است. لذا باید همه این نظرات در ذیل نظر نهایی ختم شود زیرا «عقل قطعی و ناب هرگز خطا و اشتباه ندارد» (جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۴۷) و این عقل در وجود انسان کامل و حجت الهی تجلی دارد. و از این جاست که ضرورت وجود حجت الهی نمایان می‌شود.

ب) نقصان معرفت بشری در فهم قرآن و احکام دین

از مطالب بسیار واضح و مهم در ضعف عقول بشری که زمینه‌ساز ضرورت حجت الهی را ثابت می‌کند؛ ناتوانی فهم انسان در آیات قرآن کریم و بسیاری از احکام شریعت است که هم معجزه بودن کلام الهی را ثابت کرده و از طرفی باعث ضرورت و اثبات حجت الهی شده تا بتواند این آیات و احکام را با توجه به دوران و مقتضیات زمانی تبیین کند و افراد جامعه انسانی را به کمال و سعادت برساند و از مذاهب، عقاید و ایدئولوژی‌های باطل حفظ کند.

عقول بشری بدون بعثت و حجت‌های الهی در مسائل شریعت و نیز تصرفات انسان به عبد و مملوک خداوند ناتوان است. (حلی، ۱۳۸۲: ۱۵۲) تفتازانی هم در وجوب نصب امام به این مطلب اشاره کرده است: «وجوب طاعت و معرفت بالکتاب و السنة و هو یقتضی وجوب حصوله

و ذلک نصبه». لذا به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که وقتی انسان در فهم و تبیین کتاب آسمانی خویش ناتوان و معذور باشد و نتواند فهم کامل و مؤثری از آموزه‌های آن در زندگی خود با توجه به مقتضیات دوران خویش داشته باشد، عملاً هم انسان در طول حیات خود به سعادت و پیشرفت مادی و معنوی نمی‌رسد و هم دین و آموزه‌های اسلام به مرور به فراموشی سپرده می‌شود. چون از یک طرف زندگی بشر به تدریج روبه تکامل و گسترش است و از طرفی کتاب آسمانی خود همه چیز را بیان کرده است (نحل: ۸۹) و از معجزه بودن نمی‌افتد. لذا نیاز به مبین الهی دارد تا بتواند این آیات و احکام موجود را برای عقول ناقص بشری بازگو کند.

ملاصدرا در توضیح فهم انسان از کتاب آسمانی برای انسان نیز به تناسب درجات قرآن درجاتی قائل است. (صدرالمتالهین، ۱۳۶۳: ۳۹). او معتقد است کلام خداوند برای همه انسان‌ها از جهت قرآن بودن قابل فهم نیست اما به اعتبار فرقان بودن، به تناسب مرتبه ادراک ادراک کننده، قابل فهم و درک است. به گفته او حقیقت قرآن و فرقان که از عالم امرند، بر صفحه‌ها به نوشته در نمی‌آیند بلکه جای واقعی آنها قلب‌های عالمان است و تنها کلمات و الفاظ آنها در الواح و صفحه‌ها نقش می‌شوند. پس هرکس کتاب را به قدر درک خود فهم می‌کند اما کلام را تنها انسان‌های پاک درمی‌یابند. (صدرالمتالهین، ۱۳۶۰: ۵۷)

بنابر دیدگاه صدرالمتالهین علم ظاهری نسبت به قرآن، برای فهم حقیقت قرآنی کافی نیست و تفسیر باطنی یا تأویل امری ضروری در تفسیر آن است؛ زیرا ورای معنای ظاهری معانی باطنی پیچیده‌ای وجود دارد که با تفسیر ظاهری قابل دسترسی نمی‌باشند (صدرالمتالهین، ۱۳۶۴: ج ۴، ۱۶۲؛ ۱۳۶۳: ۸۲). ملاصدرا در ضرورت انبیاء و نیاز به مبین در فهم و نیز عامل برتری پیامبران بر تمامی انسان‌ها را کمال عقلی ایشان می‌داند و برانگیخته شدن انبیاء را تنها برای آموختن علم می‌داند (صدرالمتالهین، ۱۳۶۶: ج ۱، ۳۶۲). می‌توان گفت ملاصدرا وجود حجت درونی را سبب رشد و تعقل و مانع تقلید می‌داند. هم چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

یکی از اهداف فرستادن انبیاء و وحی الهی، شوراندن عقول است: تا عقل‌های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازد (نهج البلاغه، خطبه ۱).

«عقل معارض شرع نیست، بلکه از آن تغذیه می‌شود؛ شرع عقل را محدود و آن را راهنمایی می‌کند» (آشتیانی، ۱۳۶۴: ۱۴). البته این راهنمایی با به کارگیری عقل در درون شریعت امکان پذیر است، نه با کنار گذاشتن عقل در امور دینی که کامل‌ترین مرتبه عقول بشری در معصومین قرار دارد که با شرع مقدس همسان و متحد است؛ و نمی‌توان این دو را از هم جدا

کرد:

هم‌چنان‌که باید از تقابل عقل و شرع، یا عقل و وحی پرهیز کرد، جدایی وحی از نقل نیز ضروری است؛ زیرا عقل مانند نقل، منبع معرفت شریعت شمرده شده و هرگز در مقابل شرع نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۳۳).

در باب ضرورت و نیاز به حجت الهی و محدودیت انسان در فهم آموزه‌های دین ملاصدرا می‌گوید:

فهم رموز و اسرار قرآنی را بدون تهذیب نفس و مراجعه به اهل بیت ولایت و دریافت انوار حکمت از مشکلات علوم نبوت و تنها با تفکر استدلال نظری ناممکن می‌داند (صدرالمتالهین، ۱۳۶۳: ۸۱؛ ۱۳۸۷: ۲۷۱).

زیرا ائمه علیهم‌السلام راسخان در علم‌اند که با تأویل آیات قرآن علم‌دارند (صدرالمتالهین، ۱۳۶۶: ج ۴، ۱۵۹؛ ۱۳۸۷: ۲۷۱).

و در جای دیگر آیت‌الله جوادی آملی بیان نمودند:

مراد از نقل، ادراک و فهم معتبر و مضبوط انسان از وحی است، نه خود وحی که تنها در دسترس انسان‌های کامل معصوم است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

لذا به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که انسان عادی با دارا بودن ضعف و نقص‌های خود قادر به درک و فهم وحی و آموزه‌های دین نیست؛ و این ضرورت به معصومین را اثبات می‌کند. ولی این به معنای تعطیلی عقول بشری از فهم دین در زمان غیبت معصومین را ندارد و انسان باید تلاش خویش را به کار گیرد تا موقعی که با اقوال معصومین در تضاد نباشد.

ج) نقصان معرفت بشری در شناخت منافع و مضار

یکی از ضرورت‌ها و نیازهای دینی و مادی به امام و حجت الهی در جامعه مسئله سود و زیان‌های دنیوی و منافع و ضررهای آن است که حتی اهل سنت هم در کتاب‌های خود بدان اشاره کرده‌اند. از جمله تفتازانی بیان می‌کنند که: «در وجوب نصب امام جلب منافع و دفع ضررهایی است که قابل شمارش نیست و این مسئله اجماعی است» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۳۵) و در جای دیگر جزئیات وظایف امام را به صورت کامل بیان می‌کند که شامل تنفیذ احکام، اقامه حدود، سد ثغور و تجهیز جیوش و أخذ صدقات و غیر این موارد می‌شود (تفتازانی، ۱۴۰۷: ۹۷). هرچند تفتازانی در هر دو مورد امام را به طور مطلق اثبات می‌کند و نمی‌توان حجت الهی را از آن اثبات نمود ولی از برداشت میرسید شریف در شرح مواقف به خوبی روشن می‌شود که این امر مهم جز از طریق حجت الهی محقق نمی‌شود (ایجی، ۱۳۲۵: ج ۸، ۳۴۶).

اما محدوده شناخت منافع و ضررها تا کجاست که ضرورت احتیاج به حجت الهی را اثبات می‌کند؟ با نگاهی به زندگی انسانی به صورت مطلق و بررسی سبک زندگی انسان‌ها در ادیان مختلف حداقل در افعال و رفتارها و نحوه خوردن و آشامیدن به صورت محسوس و عینی این امر اثبات می‌شود که حتی انسان مدرن هم تا به الآن دچار کمبودها و نقایصی است که بدون وجود امام و حجت معصوم قابل شناخت نیست، هرچند بعد از شناخت هم حتی در زمینه اجرا؛ نیاز به یک حاکمی الهی هست تا بتوان در جامعه عملی کرد و انسان را به منافع جذب و از ضررها منع نمود. به این دلیل که منافع و مضار هرچند برای عموم انسان‌ها قابل شناخت باشد لکن وجود قدرت و فساد در جامعه موجود ممکن است این مقوله برای انسان به صورت عکس اجرا شود. چنان‌که در قرآن بدان اشاره شده:

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۱۶).

پیام و محتوای آیه فوق این است که خیر واقعی آن است که در جهت سعادت واقعی دنیا و آخرت انسان باشد و چون انسان از عواقب و نتایج کارها و حقیقت آنها اطلاع ندارد، به چیزهایی به عنوان خیر دل می‌بندد و آنها را برای خود، دارای منفعت و سود دانسته و سبب کمال و سعادت خود می‌شمارد که این‌گونه نیست و خدا می‌داند که با توجه به حقیقت و پیامد آن برای ما نه تنها خیر نیست، بلکه شر می‌باشد و عکس آن هم چیزهایی است که انسان آنها را باعث زحمت و مشقت و محرومیت خود و در نتیجه بد می‌شمارد در حالی که آنها گرچه ممکن است با مشقت و رنج و محرومیت کوتاه مدت و ابتدایی همراه باشد، ولی در نهایت سبب خوشبختی و سعادت و کمال انسان است. در آیه دیگری این چنین آمده است:

﴿وَيَذَعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾ (اسراء: ۱۲).

علامه طباطبایی رحمته الله ذیل آیه آورده‌اند:

مقصود از این‌که فرمود: «انسان عجول است» این خواهد بود که او وقتی چیزی را طلب می‌کند صبر و حوصله به خرج نمی‌دهد، در جهات صلاح و فساد خود نمی‌اندیشد تا در آنچه طلب می‌کند راه خیر برایش مشخص گردد، و از آن راه به طلبش اقدام کند بلکه به محض این‌که چیزی را برایش تعریف کردند و مطابق میلش دید با عجله و شتابزدگی به سویش می‌رود و در نتیجه گاهی آن امر، شری از آب در می‌آید که مایه خسارت و زحمتش می‌شود، و گاهی هم خیری بوده که از آن نفع می‌برد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۳، ۶۶).

در کشف المراد تحقق این امور را از طریق بعثت که اتصال به منبع الهی است مشروط کرده است؛ چراکه با اثبات عجز و ناتوانی عقل و علوم بشری در شناخت حسن و قبح افعال و نیز

شناخت منافع و ضررها نیاز بشری به حجت الهی را ثابت می‌کند؛ و در ادامه ائمه علیهم‌السلام با علم و معصومیت خویش عهده‌دار این وظایف انبیاء هستند (حلی، ۱۳۸۲: ۱۵۲). لذا با عجز بشر در طول دوران حیات خود به این امور؛ ضرورت به حجت الهی هم خودبه‌خود ثابت خواهد شد.

۲. نقصان انسان در حوزه اجتماعی و ضرورت حجت الهی

اجتماع از ماده جمع و به معنای گرد آوردن است و در عرف به معنای گروهی از انسان‌هاست که در جایی زندگی می‌کنند و دارای یک مذهب یا دین واحدند؛ یا گروهی که دارای شغل واحدی دارند یا انسان‌هایی که روی زمین زندگی می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۲۱). در تعریف دیگری آمده است:

مجموعه‌ای از افراد انسانی که با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند، جامعه را تشکیل می‌دهند (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲، ۳۳۱).

ابعاد مختلف نقصان انسان در حوزه اجتماعی که به ضرورت وجود حجت الهی منجر می‌شود زیادند که برخی از مهم‌ترین آنها مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

الف) نقصان در برقراری عدالت اجتماعی

بی‌شک از مهم‌ترین و اثرگذارترین وظایف انبیاء و خلفای الهی در جامعه برپایی عدالت اجتماعی و ایجاد قسط در بین مردم است (حدید: ۲۵) که سبب رضایت جامعه از دین و حجت الهی خواهد بود و باعث دوام و ترویج دین هست. از نظر شهید مطهری رحمته‌الله:

عدالت در مفهوم وسیعش عبارت است از دادن حق صاحبان استحقاق بدون هیچ تبعیضی میان آنها (مطهری، ۱۳۸۹: ج ۲، ۵۴۰).

به تعبیری دیگر:

عدالت عبارت است از (اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه) یعنی افراد در متن خلقت و طبیعت، در مرحله مقدم بر قانون یک استحقاق‌هایی دارند (مطهری، ۱۳۸۹: ج ۱۳، ۸۲۲).

این امر مهم و حیاتی در وهله اول نیاز به قوانین بی‌نقص و بی‌عیب بوده و در مرتبه بعد نیاز به یک مجری و رهبر و حجت الهی که بتواند با توجه به مقتضیات زمان و مکان و همچنین روحیات متفاوت بین مردم جامعه و فساد موجود در آن مقابله کند و آن را اجرایی نماید. براین اساس عدالت، عبارت است از این که حق هر صاحب حقی به او عطا شود. اگر کسی صاحب حقی باشد و حقتش عطا نشود عدالت رعایت نشده و به تعبیر دیگر در حق او ظلم شده است. و

این امر جز از طریق علم کامل و ملکه عدالت در فرد معصوم محقق نمی‌شود و یک انسان عادی بشری با توجه به محدودیت‌هایی که دارد نمی‌تواند در عین قدرت و ثروت و داشتن علم ناقص عدالت را در جوامع انسانی به طور مساوات اجرا کند و در مرحله بعد دچار فساد نشود. امام علی علیه السلام در فلسفه قبول حکومت و توصیف و وظیفه امام به این موضوع مهم اشاره می‌کنند (خطبه ۱۳۱).

با نگاه به این مقوله دینی و اجتماعی به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که هرچند دینی در زمینه اول (دین) کامل و جامع باشد و توسط یک رهبر دینی والهی به مردم ابلاغ شده باشد ولی در مسئله اجتماع دچار نقص و کمبود بوده و نتواند انتظارات آحاد مردم را برآورده نماید به مرور زمینه‌های نارضایتی مردم را در جامعه به دنبال دارد. چون هیچ جامعه‌ای - هرچند مذهبی - طاقت بی‌عدالتی و نارضایتی را ندارد و سر به شورش خواهند کرد. بر همین اساس می‌توان پی به وجود ضرورت حجت الهی در اجرای عدالت اجتماعی پی برد.

ب) نقصان در قانون و حفظ نوع انسانی

قانون که نتیجه‌اش حفظ نوع انسانی و بقای اوست و نیز زمینه اعتدال و انسجام بشریت و جلوگیری از بسیاری آسیب‌ها و خرابکاری‌ها در جامعه را سبب می‌شود؛ ممکن است در بادی امر گفته شود که به وسیله انسان محقق می‌شود هم‌چنان‌که در جوامع غربی با عقیده جدایی دین از جامعه و سیاست زمینه رشد و تمدن خود را مهیا کرده و به رخ جوامع دینی و مخصوصاً مسلمانان می‌کشند؛ اما با موشکافی تمدن‌های غربی و زمینه‌های رشد آنها در طول تاریخ به این نتیجه مهم می‌رسیم که این رشد و گسترش در جوامع علل و عوامل زیادی داشته و ربطی به دین و احکام آن ندارد و در واقع به اجرای دین و احکام آن وابسته است.

لذا ممکن است یک دین هرچند هم کامل باشد ولی چون در رأس آن زمینه اجرایی و مدیریتی قوی نباشد، بسیاری از احکام آن در جامعه اجرا نشود و یا به طور ناقص و حتی با تغییر اجرا شود. لذا در آخر به این موضوع می‌رسیم اگر یک دین کامل و همه‌جانبه مانند اسلام موجود باشد که حتی در کوچک‌ترین جزئیات بشری سخن گفته بالطبع اقتضاء می‌کند که یک رهبر و امام معصوم هم باشد تا بتواند این قوانین موجود در کتاب آسمانی قرآن را استخراج کرده و در جامعه اسلامی پیاده نماید تا بتواند زمینه حفظ جوامع بشری و انسان را فراهم کند. پس از یک طرف نیاز به یک دین جامع و کامل داریم و از طرف دیگر نیاز به مجری که فردی

جز حجت الهی نمی‌تواند باشد و نقص و کنار گذاشتن در هریک باعث عملی نشدن این هدف مهم در جامعه می‌شود (حلی، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

ج) نقصان در تبیین حدود آزادی

رسیدن انسان به آزادی و رستگاری یعنی رها شدن از خرافات و اندیشه‌های باطل و ظلم ستمگران در طول تاریخ که هم در قلمرو فکر و اندیشه بشری است و هم قلمرو اجتماعی و این جز با وجود حجت الهی و احاطه به علم و قدرت الهی امکان‌پذیر نیست. نشانه این نیاز، در مشاهدات تاریخی است که تا الآن هم با پیشرفت بشری هنوز یک مشکل لاینحل است. شهید مطهری آزادی را چنین تعریف می‌کند:

آزادی یعنی این‌که انسان رها باشد از قیدوبندهایی که جلو رشد و تکامل و فعالیت‌های او به سوی کمال را می‌گیرد (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ۱۶۸).

آزادی یعنی نبودن مانع، نبودن جبر، نبودن هیچ قیدی در سر راه؛ پس آزادم و می‌توانم راه کمال خودم را طی کنم (مطهری، ۱۳۸۹: ج ۲۳، ۳۱۸).

در جهان اسلام، فیلسوفان اسلامی از منظر مبانی انسان‌شناسی بین ارزش‌ها از جمله عدالت و آزادی تعارضی نمی‌بینند.

مثلاً از نظر ملاصدرا عدالت و آزادی در هماهنگی کامل با یکدیگر قرار دارند؛ بدین صورت که با محقق شدن عدالت در نفس انسان، انسان به آزادی نیز دست پیدا می‌کند. تحقق عدالت در نفس، همان تحقق آزادی نفس از سه قوه تشکیل شده است:

قوه «قوه عملی» برای فرد هست. از نظر ایشان شهویه، غضبیه و وهمیه. هر یک از این قوا دارای سه حالت افراط، تفریط و حد وسط هستند. افراط قوه شهویه، فجور، تفریط آن خمول و حد وسط آن عفت است. افراط قوه غضبیه، تهور، تفریط آن ترس و حد وسط آن شجاعت است. افراط قوه وهمیه، جربزگی، تفریط آن بلاهت و حد وسط آن حکمت است. عدل در قوه عملیه چیزی نیست جز به‌کارگیری این سه قوه به نحو متوسط. زمانی که این سه قوه به نحو متوسط به کار گرفته شوند عدالت در قوه عملی یا در عقل عملی محقق می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۱: ۲۶۴).

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که رهایی از اسارت‌های درونی و بیرونی جز از طریق رهنمودهای قرآن و معصومین امکان ندارد؛ و هدف از ارسال انبیاء و معصومان برای تحقق این امر است که انسان‌ها بتوانند خود را از غل و زنجیرهای شیطانی و انسانی رها کنند و به سعادت برسند.

قرآن کریم در توضیح این مطلب به خوبی اشاره نموده است خداوند در قرآن می‌فرماید: پیروی از حجت الهی یعنی آزادی انسان از قیدوبندها و کارهای زشت و ناپسند و همچنین شناخت و علم به غذاهای پاکیزه و حلال که سبب منفعت و در آخر رستگاری انسان خواهد شد (اعراف: ۱۵۷) و در جای دیگر آمده است: هدف از فرستادن پیامبر ﷺ و کتاب آسمانی این است که بتوان به وسیله این دو انسان را از تاریکی به روشنایی و رستگاری رساند (ابراهیم: ۱). اما آیا انسان با توجه به محدودیت خویش باید در تمام عرصه‌های زندگی خویش به دین رجوع کند تا به سعادت برسد؟ ممکن است برای کسی این مسئله پیش آید همین رجوع انسان به دین هم یک نوع محدودیت و زندانی کردن انسان است. به طور مشخص انسان در چه اموری آزاد و مجاز است و درجه اموری ممنوع؟ شهید مطهری شش مورد را بیان می‌کند که در آنها فرد آزاد است طبق نظر خود عمل کند و نباید نظر دیگری به او تحمیل شود این موارد عبارت‌اند از: مسائل شخصی و سلیقه‌ای؛ فضائل اخلاقی؛ مواردی که اساساً قابل اجبار نیستند؛ ملزومات رشد اجتماعی؛ اعتقادات ظنی؛ تفکرات منطقی (مطهری، ۱۳۸۹ الف: ج ۱، ۷۹).

نتیجه عقلی آن است که حجت‌های الهی در طول تاریخ در ابتدا وظیفه رها کردن و نجات انسان از انواع رذایل، اعمال، رفتار، رسوم اشتباه را دارند و این به نوبه خود سبب رستگاری انسان را در پی خواهد داشت؛ و این به دلیل نقص عقول بشری است که در هر دوره‌ای به سبب پیروی از آداب و رسومات غلط از جامعه و افراد قبل خود به صورت رسوم و حتی قوانینی در جامعه ایجاد می‌شود که انسان قدرت تشخیص درست از نادرست را ندارد و به این امور پای بند شده و نیز به افراد مابعد خویش هم انتقال می‌دهد. در این جا جز با وجود حجت الهی انسان نمی‌تواند از قید این فرهنگی که در درون انسان نهادینه شده نجات یابد.

۳. نقصان انسان در حوزه رشد و هدایت معنوی انسان و ضرورت حجت الهی

نقصان انسان در حوزه رشد و هدایت معنوی انسان که از آن می‌توان به وجود و ضرورت حجت الهی دست یافت در ذیل سه عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد. که عبارتند از هدایت، تعلیم و تکمیل نفوس. در ادامه به مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف) نقصان در هدایت انسان به سوی کمال

هدایت انسان‌ها و نجات از گمراهی اختصاص به یک دین خاصی ندارد بلکه یک مقوله مهمی است که هر دین و مذهبی سعی مدعی است که پیروان خود را به مقصد و سعادت

می‌رساند و از گمراهی و هلاکت آنها در این دنیا و آخرت نجات دهد؛ اما چه دین و مذهبی در این امر مهم موفق و در ادعای خویش راست‌گو است؟ با مقایسه ادیان توحیدی و مطالعه شریعت و کتب انبیاء آنها این موضوع را می‌توان اثبات کرد که دینی کامل‌تر است که رهبران و حجت‌های الهی آنها از لحاظ دینی و علمی و... کامل‌تر باشند؛ و نیز دستورات و آموزه‌های دینی و علمی آنها تمام شئون زندگی را در بر گرفته و کامل‌تر باشد؛ و بتواند انسان را به سعادت و هدایت برساند.

با نگاهی به دین مبین اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی و نبی اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام بعد از ایشان به عنوان حجت‌های الهی می‌توان دید که چه اندازه دستورات و آموزه‌های این دین توحیدی کامل‌تر و جامع‌تر از دیگر بقیه ادیان در همه جوانب زندگی مادی و اخروی بشر است؛ که نتیجه آن نجات انسان‌ها از گمراهی و هلاکت به طور مطلق است؛ و پیروی کردن از دین اسلام در نقطه آغاز به وسیله پیامبر ﷺ و نقطه پایانی آن تا حجت آخر را شامل می‌شود که این دو اصلاً از هم قابل انفکاک نمی‌باشند.

هم‌چنان‌که در روایات از جمله حدیث ثقلین (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۲۹۴) گمراه نشدن انسان را مشروط به عدم جدایی بین کتاب آسمانی و حجت‌های الهی دانسته شده است. در حدیث سفینه (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۶۳۳)؛ اشاره شده است که مَثَل اهل بیت من در میان شما کشتی نوح است، هر کس به این کشتی داخل شود نجات می‌یابد و هر کس جا بماند، غرق می‌شود؛ و همچنین در روایات وارد شده هر فردی که بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، مرگش، مرگ جاهلی است و معصوم در پاسخ به این‌که آیا مقصود مردن در حالت کفر است؟ می‌فرمایند: مردن در حالت گمراهی است.

تفتازانی در وجوب نصب امام می‌نویسد:

ثم الإجماع على أن نصب الإمام واجب وإنما الخلاف في أنه هل يجب على الله تعالى أو على الخلق، بدليل سمعي أو عقلي؟ والمذهب: أنه يجب على الخلق سمعاً لقوله: «من مات ولم يعرف إمام زمانه، مات ميتة جاهلية» ولأن الأمة قد جعلوا أهم المهمات بعد وفاة النبي ﷺ نصب الإمام، حتى قدموه على الدفن؛ وكذا بعد موت كل إمام؛ ولأن كثيراً من الواجبات الشرعية يتوقف عليها (تفتازانی، ۱۴۰۷ق: ۹۷).

لذا با توجه به الفاظ هدایت و گمراهی که به صورت مطلق در حدیث آمده است؛ می‌توان نتیجه گرفت که نیاز و ضرورت به حجت الهی امر جدایی‌ناپذیر انسان در طول حیات بشری

است که نتیجه‌اش سبب جلوگیری از گمراه شدن انسان در تمام مقولات مادی و معنوی حیات و نیز زمینه هدایت وی را شامل می‌شود؛ که این هدایت اثرگذاری مهم و همه‌جانبه‌ای را در زندگی بشر به همراه دارد. چنان‌که در قرآن (انعام: ۱۱۶) خداوند متعال پیروی کردن از اکثریت مردم در روی زمین مساوی است با گمراهی از مسیر الهی؛ چون مردم از ظن و گمان پیروی می‌کنند. آنچه از این آیه قابل تأمل است این‌که پیروی کردن هر دو مسیر هدایت و گمراهی را در برمی‌گیرد؛ و همچنین کمیت و تعداد زیاد نمی‌تواند ملاک حقانیت باشد و ممکن است حقانیت در یک فرد منحصر باشد.

نتیجه‌ای که می‌توان از این آیه قرآن گرفت این است که اکثریت بشر در مسیر و هدایت الهی دارای این نقص هستند و در این راه دچار گمراهی می‌شوند؛ که راه حل آن رجوع به حجت الهی و پیروی از انسان کامل و عاری از هر نقص و محدودیت است.

ب) نقصان انسان در تعلیم و تربیت

«تعلیم و تربیت، عبارت است از فراهم آوردن زمینه‌ها و عوامل به فعلیت رساندن یا شکوفا ساختن شخص در جهت رشد و تکامل اختیاری او به سوی هدف‌های مطلوب و براساس برنامه‌های سنجیده شده» (ندایی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۳۴۱). از نظر جان دیوئی تعلیم و تربیت عبارت است از «تجدیدنظر در تجربیات و تشکیل مجدد آنها به طوری که این جریان موجبات رشد بیشتر را فراهم آورد» (شریعتمداری، ۱۳۷۰: ۲۲). با توجه به تعاریف تعلیم و تربیت می‌توان دید که توأم است با ویژگی‌هایی چون رشد و پیشرفت و تکامل در جوامع و زندگی و فرهنگ انسان. آیا دین در رشد و گسترش تعلیم و تربیت در جوامع و انسان نقش دارد؟ آیا انسان به تنهایی و جدای از دین می‌تواند به تعلیم و تربیت برسد؟ و در این مسیر تکامل با نقص‌ها و محدودیت‌هایی همراه است؟ تعلیم و تربیت یکی از بنیادهای زندگی اجتماعی انسان است و همواره در زندگی بشر مؤثر بوده است. رابطه بین آموزش و پرورش با رشد و گسترش فرهنگ و تکامل جوامع انسانی تا بدان حد است که می‌توان گفت به هر نسبت جامعه به پایه والاتری از فرهنگ و تکامل برسد، نقش آموزش و پرورش آن نیز در پایه‌ای برتر است. از نظر کانت «هنر تعلیم و تربیت و حکومت‌داری در بین تمامی ابداعات بشری از همه دشوارتر است» (ماهرزاده، ۱۳۸۳: ۴۶).

در تعلیم و تربیت، انسان، مدنظر است و این مفهوم در همه دوران تاریخ بشری، با مفهوم

انسان مقارن بوده است مسئله تعلیم و تربیت و پیشرفت فرهنگ در جوامع انسانی یکی از مباحثی که ممکن است با اشکالاتی مطرح و گفته شود که نیازی به دین و به تبع آن انبیاء و معصومان نداریم؛ و دلیل آن رشد و گسترش جوامعی است که حداقل کارایی آموزه‌های دینی را در گسترش تعالیم آموزشی و فرهنگی خود به کار می‌گیرند و ممکن است به پیشرفتی هم نائل بشوند؛ و در مقابل جوامع دینی از کمترین امکانات آموزشی در تعلیم و تربیت بهره‌مند و حتی از تجربیات آن جوامع در امر تعلیم و تربیت استفاده می‌کنند. و لذا دست به نتیجه‌گیری زده که دین و قواعد تربیتی؛ اخلاقی و علمی آن نمی‌تواند جوابگوی تعلیم و تربیت انسان متمدن امروزی باشد.

اما قرآن کریم به زیبایی این عقیده را باطل کرده است (جمعه: ۲؛ بقره: ۱۵۱). هرچند با مطالعه و مشاهدات تاریخی بشر و پیشرفت چشمگیر مسلمانان در عرصه‌های مختلف علوم و تعلیم و تربیت با توجه به آموزه‌های دینی اسلام و احادیث معصومین به خوبی می‌توان نقش تنگاتنگ دین و انسان را به خوبی اثبات کرد.

از طرفی این‌که بسیاری از امت‌های گذشته در همه یا برخی مسائل زندگی دچار گمراهی و جهل بودند و یا حتی به جهل خویش هم آگاهی نداشتند، شکی نیست و با مراجعه به ادیان توحیدی مهم در تاریخ بشریت و دستورات عمل‌های انبیاء و معجزات آنها برای نجات انسان‌ها و حکمت و تعلیم و تربیت کردن بشر این موضوع مهم قابل اثبات است که تعلیم و تربیت انسان‌ها توسط انبیاء نقطه مقابل یعنی جهل و گمراهی و نقص و نیاز انسان‌ها را به حجت الهی ثابت خواهد بود.

و از طرف دیگر این پیشرفت جوامع به ظاهر متمدن که امروزه به آن رسیده‌اند یا خالی از اخلاقیات است؛ و یا این‌که در بسیاری از پیشرفته‌ای خود از مسلمانان و یا تعالیم آنها استفاده کرده‌اند. و اگر جوامع دینی به پیشرفتی در تعلیم و تربیت نرسیده‌اند به خاطر کم‌کاری و استفاده از آموزه‌های دینی قرآن و معصومین بوده است.

اما آیا این ضرورت می‌تواند تا الآن هم ادامه داشته باشد؟ پاسخ به این موضوع باتجربه‌ای که بشر در طول تاریخ حیات خویش داشته است می‌توان جواب داد. به این معنا که هرچند انسان از لحاظ مادی و علمی پیشرفت کرده است ولی همان اندازه این جهل و گمراهی وی هم بزرگ‌تر و ادامه‌تر خواهد بود و این جهل را سال‌های بعد به آن علم خواهد برد. چراکه وقتی ما در حال حاضر زندگی می‌کنیم ممکن است پی به جهل و نادانی خویش حداقل در علوم و

تربیت بشری نبریم و باتجربه و زندگی متمادی می توان اثرات مخرب و زیان بار آن را کشف کرد. لذا انسان نیاز به تجربه دارد تا بتواند مشکلات و زیان های امر تعلیم و تربیت خویش را اصلاح نماید که نشان دهنده نقص بشری است؛ اما حجت های به خاطر علم نامحدودیت خود از این مشکلات و میرا هستند.

ج) نقصان انسان در تکمیل نفوس

تکمیل نفوس بشری و رسیدن انسان به سعادت اخروی مختص ادیان الهی و انسان های مؤمن در دین هست که با پذیرفتن فرمان ها دینی و حجت الهی صورت می گیرد؛ لذا افرادی در ادیان توحیدی وجود دارند (حتی دین کامل اسلام) که ممکن است نظر به همین زندگی دنیوی داشته باشند و دستورات معصومین را در کامل کردن نفوس بشری اصلاً نشنیده باشند و برای آنها هم مهم نباشد؛ اما در دوران غیبت آیا ضرورت به حجت الهی و رسیدن انسان به این هدف مهم امکان پذیر است؟ حضرت محمد ﷺ به عنوان کامل ترین انسان و نفوس بشری، خود به این مقام و منزلت رسیده اند و از طرفی این مقوله مهم ترین دستور و هدف در ارسال رسل و انزال کتب است تا نفوس انسانی در این دنیای مادی به سعادت و مقام اولیه خویش برسند و این امر جز با یک حجت الهی و معصوم که خود این مراحل را طی کرده باشد و معصوم از هر گناه و خطایی باشد محقق نمی شود؛ لذا وجود حجت الهی در تمام دوران به عنوان راهنما و وصول انسان ها به این هدف مهم ثابت می شود. چنان که در قرآن (مائده: ۳ و ۶۷) به ضرورت حجت الهی با وجود اتمام نبوت نبی اکرم ﷺ، نیز اشاره شده است.

نتیجه ای که ثابت می شود این است که دین الهی با وجود امام کامل شده تا بتواند نقش و وظیفه پیامبر ﷺ را ادامه دهد. و چه وظیفه ای مهم تر از رسیدن انسان ها به کمال و سعادت اخروی. در کتاب *کشف المراد* هم به بیان این مقوله و هدف انبیاء در تکمیل نفوس بشری بیان شده است؛ از آن جا که نفوس انسانی در رسیدن به ادراک کمالات و تحصیل معارف دارای استعدادات متفاوتی هستند وعده ای هم در این راه عاجزند نیاز به انبیاء از مهمات است (حلی، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

نتیجه گیری

اهمیت موضوع اضطرار و نیاز به حجت الهی در دین، جدا از یک دین خاص بودن و یا صرف یک مسئله اعتقادی، مربوط به تمام ادیان جهان و موضوع فرا اعتقادی است که همه

جوانب زندگی بشری را درگیر می‌کند. این مسئله زمانی اثرش مهم‌تر و مؤثرتر خواهد شد که با بررسی نقایص و خصوصیات انسان در ابعاد مختلف زندگی به این نتیجه می‌رسیم که در طول حیات بشری یکسری محدودیت‌ها و ویژگی‌هایی او را احاطه کرده که با عقل ناقص و محدود خویش از یک طرف توان فهم و درک امور و اشیاء و یا رسیدن به کمال و سعادت خود و به طور کلی هرچیز خیر را در زندگی فردی و اجتماعی ندارد؛ و از طرف دیگر دور بودن از اعمال و رفتارهای نادرست دینی، اعتقادی، اجتماعی و... یا توان محفوظ ماندن از امور شر در ابعاد فردی و اجتماعی را نیز نخواهد داشت؛ و از این بحران جز از طریق معصومین با داشتن علم الهی نمی‌توان رهایی یافت. و این چیزی نیست جز ضرورت و نیاز به حجت الهی برای تمام انسان‌ها.

در این مقاله با تقسیم‌بندی ابعاد نقصان وجودی انسان در سه حوزه نقصان معرفتی انسان و نقصان اجتماعی انسان و نقصان رشد و هدایت انسان نشان داده شد که انسان در همه این ابعاد ضعف داشته و با برشمردن اجزاء هر یک از این سه بُعد روشن شد که بدون وجود حجت الهی انسان نمی‌تواند هیچ یک از این ابعاد را تکمیل نماید و در نتیجه وجود حجت الهی ضروری می‌باشد.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. احمدی، محمدرضا (۱۴۰۰)، «تحلیلی از خطاپذیری علم حصولی و نقصان توانمندی‌های شناختی انسان؛ و راه برون رفت از مشکل کشف واقعیت‌های روان‌شناختی»، *مجله عیار پژوهش در علوم انسانی*، ۹(۲)، ۳۳.

۲. اخگر، محمدعلی؛ طاهری، سید صدرالدین (۱۳۹۲)، «محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود از دیدگاه ملاصدرا»، *دوفصل‌نامه علمی-پژوهشی حکمت صدرایی*، سال اول، شماره ۲.

۳. ایچی، میرسیدشریف (۱۳۲۵)، *شرح المواقف*، قم، افست.

۴. آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۴)، «پیرامون تفکر عقلی و فلسفی در اسلام»، *کیهان‌اندیشه*، سال اول، شماره اول.

۵. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۷ق)، *شرح العقائد النسفیة*، قاهره، بی نا.
۶. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق)، *شرح المقاصد*، قم، افست.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، قم، مرکز نشر اسراء.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۴)، *نسبت دین و دنیا: بررسی و نقد نظریه سکولاریسم*، بی جا، اسراء، هشتم.
۹. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۲)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات*، تعلیقه آیت الله جعفر سبحانی، قم، بی نا، دوم.
۱۰. شاهبازی محمودآبادی، زهرا؛ ملایوسفی، مجید (۱۳۹۸)، *علم انسان به اشیاء خارجی از دیدگاه جان لاک و محقق لاهیجی*، بی جا، انجمن حکمت و فلسفه.
۱۱. شریعتمداری، علی (۱۳۷۰)، *جامعه و تعلیم و تربیت*، تهران، امیرکبیر.
۱۲. شریف، میرمحمد (۱۳۶۵)، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه: نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۴ق)، *الامالی*، قم، دارالثقافه.
۱۴. صدرالمتالهین، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۰)، *اسرار الآیات*، مقدمه و تصحیح: محمد خواجوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
۱۵. صدرالمتالهین، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۳)، *مفاتیح الغیب*، مقدمه و تصحیح: محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. صدرالمتالهین، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۴)، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح: محمد خواجوی، قم، انتشارات بیدار.
۱۷. صدرالمتالهین، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶)، *شرح اصول الکافی*، تصحیح: محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، اول.
۱۸. صدرالمتالهین، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۷)، *سه رسائل فلسفی (متشابهات القرآن، المسائل القدسیه، اجوبه المسائل)*، مقدمه، تصحیح و تعلیق: سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۹. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، پنجم.
۲۰. فعالی، محمدتقی (۱۳۸۰)، *معرفت شناسی دینی*، قم، زلال کوثر.
۲۱. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۲۹)، *الکافی*، قم، دارالحدیث.

۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *الکافی*، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم.
۲۳. ماهروزاده، طیبه (۱۳۸۳)، *فلسفه تربیتی کانت*، تهران، سروش، سوم.
۲۴. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۹ ش)، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چهارم.
۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ الف)، *یادداشت‌های شهید مطهری*، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ ب)، *مجموعه آثار*، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، *مجموعه آثار*، قم، انتشارات صدرا، ششم.
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، *مجموعه آثار*، قم، انتشارات صدرا، پنجم.
۲۹. ملا صدرا (۱۳۶۱)، *العرشیه*، تهران: انتشارات مولی.
۳۰. ندائی، هاشم (۱۳۷۴)، *فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (سمت).

